

زندگی نامه مرحوم آیت الله حق شناس (ره)

درباره مردی که رؤیاهایش صادق بود و نفسش حق هنوز هم زمزمه صدایش در مدرسه فیلسوف الدوله و سپهسالار قدیم شنیده می‌شود، هنوز هم خیلی‌ها به پیروی از او برای خواندن زیارت عاشورا، اربعین می‌گیرند، هنوز هم خیلی‌ها مسجد امین الدوله بازار را به نام او می‌شناسند و هنوز هم شاگردانش همدیگر را «داداش جون» خطاب می‌کنند و بعد هم اشک در چشمانشان حلقه می‌زند.

به گزارش «تابناک»، حالا روزها گذشته اند از رحلت جانسوز آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس، ولی هنوز هم بسیاری دل به سیر و سلوکی سپرده‌اند که او به آنها آموخته است. گزارش زیر نگاهی گذراست به زندگی آن بزرگوار به زبان خودش که هفته نامه پنجره آن را روایت کرده است:



«مادر من سواد نوشتن و خواندن نداشت؛ اما به خوبی قرآن و مفاتیح را می‌خواند و حتی آیات مبارکه قرآن را میان کلمات دیگر تشخیص می‌داد. این را به خوابی که از امیرالمؤمنین (ع) دیده بود، مربوط می‌دانست. در آن رؤیا ایشان امام (ع) را دیده بود که به او دو قرص نان می‌دهد؛ یکی از آنها را شیطان می‌دزدد، اما او موفق می‌شود که دیگری را بخورد. پس از این که صبح از خواب برخاسته بود، دیگر می‌توانست قرآن را بشناسد و بخواند.»

آیت الله حاج میرزا عبدالکریم حق‌شناس تهرانی، در سال 1298 شمسی در خانواده‌ای متدین در خیابان عین الدوله تهران (ایران کنونی) متولد شد. نام پدرش علی بود و نشانان صفاکیش. او سال‌ها بعد نام خانوادگی‌اش را برای رفع مشکل سربازی به حق‌شناس تغییر داد. پدرش یکی از صاحب‌منصبان فرمانداری تهران بود و به همین دلیل به علی‌خان شهرت داشت، ولی او در همان دوران طفولیت عبدالکریم فوت کرد و سرپرستی بچه‌ها بر دوش مادر افتاد. مادر هم تا سن 15 سالگی عبدالکریم زنده بود.

روایت تغییر مسیر زندگی

«من در همان سنین از مادر مرحومه ام خوابی دیدم. ایشان در عالم رؤیا دست دراز کرد و چراغی روشن را از سقفی با سیم کند. مادر آن چراغ را به دست من داد. چراغ همچنان روشن ماند.»

راه زندگی عبدالکریم پس از دیدن این خواب تغییر کرد و چراغی پرفروغ در زندگی‌اش روشن شد. او در همین دوران از جمع فارغ‌التحصیلان مدرسه دارالفنون جدا شد و به جای ادامه تحصیل در دانشگاه یا اشتغال در یک اداره دولتی، به دنبال علوم دینی رفت. عبدالکریم نخست در محضر شیخ محمد حسین زاهد به یادگیری دروس حوزوی و نیز سلوک اخلاقی پرداخت.

خیلی زود استاد از اوضاع زندگی شاگرد جوانش آگاه شد و به او توصیه کرد که برای مؤمن، شایسته نیست دست بر سفره دیگران داشته باشد. عبدالکریم پس از توصیه استاد، از خانه دایی بیرون رفت و با توجه به تسلط بر ریاضیات جدید و زبان فرانسه که ارمغان تحصیل در دارالفنون بود، کار حساب و کتاب یکی از تجار بازار را بر عهده گرفت.

حقوق ماهانه پیشنهادی تاجر به عبدالکریم بین 20 تا 25 تومان بود، ولی او حقوق سه تومان را درخواست کرد و در ازای تعجب تاجر گفت:

«من حقوق کمتری می‌گیرم تا بتوانم نماز و درس را سر وقت به جای آورم.»

روایت جست‌وجوی استاد



«آقا شیخ محمد حسین شخصیتی خالی‌الهی داشت. وقتی این مسئله را به ایشان گفتم، خود او دست من را گرفت و گفت: بیا برویم دنبال استاد.»

بی شک، شیخ محمد حسین زاهد را می‌توان نخستین استاد آیت‌الله حق‌شناس دانست. شیخ زاهد شخصیتی پاک بود که نقش مهمی در متوقف نشدن تعلیم علوم حوزوی در دوره رضاخان داشت. همه شاگردان شیخ از طلاب نبودند، بلکه بسیاری از بازاریان متشرع از اعضای حلقه معنوی آقا شیخ محمدحسین زاهد در مسجد امین‌الدوله بازار به شمار می‌آمدند. آیت‌الله حق‌شناس، چند ماهی همراه استاد اولش به دنبال استادی جدید گشت تا این که سرانجام با آیت‌الله سید علی حائری معروف به مفسر آشنا شد.

«شب پیش از این که ما به محضر ایشان برسیم در عالم رؤیا سید بزرگواری را که بر منبری نشسته بود، به من نشان دادند و گفتند که او باید تربیت من را بر عهده بگیرد. فردا وقتی به محضر آیت‌الله حائری رسیدیم، همانی بود که دیشب در خواب دیده بودم. به او که رسیدم، احساس آرامش کردم. چون ایشان چند پرسش از من کرد و من حالاتم را توضیح دادم و بعد ایشان گفت که خودش باید تربیت من را بر عهده بگیرد. ایشان تا پایان عمر مبارکشان تربیت مرا بر عهده داشتند. گاهی مسائلی پیش می‌آمد که از هیبت استاد نمی‌توانستم به نزدیک او بروم و بپرسم؛ اما خود ایشان، بدون این که من چیزی پرسیده باشم، میان صحبت‌هایش، پاسخ پرسش من را می‌فرمود و مرا از حیرت بیرون می‌آورد.»

عبدالکریم حق‌شناس تنها شاگرد آیت‌الله سیدعلی مفسر بود و در اخلاق و سیر و سلوک، شاگرد انحصاری او به شمار می‌آمد. در آن دوره در یکی از حجره‌های مسجد جامع تهران، کنار شبستان چهل ستون سکونت داشت.

«در اوایل دوران تحصیل، به ناراحتی سینه دچار شده بودم. حتی گاهی از سینه ام خون می‌آمد. سل، مرض خطرناک آن سال‌ها بود. بیماری من احتمال سل داشت و دکتر و دارو افاقه نمی‌کرد. یک روز، همه پس‌اندازم را صدقه دادم. شب‌هنگام در عالم رؤیا حضرت ولی عصر(عج) را زیارت کردم و از ایشان شفا خواستم. دست مبارک را بر سینه‌ام کشید و فرمود: این مریضی چیزی نیست. مهم مرض‌های اخلاقی آدم است. سینه‌ام پس از آن رؤیا بهبود یافت.»

عبدالکریم حق‌شناس توانست دروس حوزوی را تا سطح عالی در تهران و در محضر آیت‌الله مفسر بگذراند. البته او همچنین تحصیلات مقدماتی و ادبیات را در محضر آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا تنکابنی فرا گرفت و عرفان را نیز از محضر آیت‌الله شاه‌آبادی تلمذ کرد و سپس راهی قم شد.

روایت هجرت به قم

«من برای آینده تحصیل به حضرت ولی عصر(عج) متوسل شدم. در خواب، ایشان را زیارت کردم. آن حضرت در همان عالم رؤیا کمر من را گرفتند و در نجف به زمین گذاشتند؛ اما از بس هوا گرم بود، عرض کردم، سوختم، سوختم. باز کمر مرا گرفتند و در وسط مدرسه دارالشفای قم به زمین نهادند. آنجا را موافق یافتم. بعدها وقتی به قم رفتم، فقط توانستم در مدرسه دارالشفای که متصل به مدرسه فیضیه بود، حجره‌ای پیدا کنم. متصدی حجره‌ها مرحوم شهید صدوقی بود. کلید همان حجره‌ای را به من داد که در عالم خواب به من داده شده بود. موقعی که تازه به قم آمده بودم، یک روز بعد از زیارت در صحن مطهر حضرت معصومه(س) دعا کردم که خدایا نمی‌خواهم دستم جلوی کسی دراز باشد و به کسی محتاج باشم. شب این حدیث را در خواب برایم قرائت کردند: خودت را برای بندگی فارغ ساز. ما سینه‌ات را پر از بی‌نیازی می‌کنیم و فقر تو را بر طرف می‌سازیم.»

آیت‌الله حق‌شناس به قم رفت تا از محضر بزرگانی چون آیت‌الله حجت و آیت‌الله خوانساری در دروس فقه و اصول بهره‌مند شود. مدتی نیز از محضر فقه و اصول امام خمینی(ره) بهره‌مند شد و البته مراداتی در بحث اخلاق با امام راحل داشت.

آیت‌الله حق‌شناس افزون بر زبان عربی به زبان‌های فرانسه و انگلیسی هم مسلط بود و سرانجام اجازه اجتهادش را از بزرگانی چون آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی، آیت‌الله سید محمدحجت، شیخ عبدالنبی عراقی و آیت‌الله شاه‌آبادی دریافت کرد.



روایت آشنایی با امام

«همین طور که حرکت می‌کردیم، امام یک آجر از روی زمین برداشت، و فرمود: ماهیت این چیست؟ من عرض کردم: ماهیت این، آجربت است. پس از چند پرسش دیگر فرمود: پیش چه کسی درس خوانده‌ای؟ من عرض کردم: آیت‌الله شاه‌آبادی. فرمود: اگر می‌دانستم تو شاگرد آقای شاه‌آبادی هستی، امتحانت نمی‌کردم.»

آیت‌الله حق‌شناس در همان کلاس‌های درس آیت‌الله شاه‌آبادی با امام(ره) آشنا شد و در همان اوایل به محضر امام خمینی(ره) رفت و از ایشان اجازه ورود به کلاس فلسفه‌شان را گرفت. علاقه آیت‌الله حق‌شناس در این دوران به امام(ره) آنقدر زیاد شد که هر روز خودش را زودتر به نماز جماعت مدرسه فیضیه می‌رساند تا بتواند در صف جماعت کنار امام(ره) بنشیند و با او هم صحبت شود. گاهی امام(ره) و آیت‌الله حق‌شناس با هم به تهران می‌آمدند و آیت‌الله حق‌شناس در یکی از این سفرها، ایشان را با مرحوم شیخ محمدحسین زاهد آشنا کرد.

روایت بازگشت به تهران

«مردم به قم آمدند و برای اداره مسجد امین‌الدوله تقاضای کسی را کردند. امام خمینی(ره) که آن روز در محضر آقای بروجردی بودند و نستشان به حقیر چون پدری به فرزند بود به من فرمودند شما بروید و از آیت‌الله بروجردی هم درخواست کردند که ایشان هم حکم کنند. ایشان هم حکم فرمودند. حس کنجکاوی و مقام گستاخی فرزند به پدر باعث شد که بگویم آقا! چرا خودتان تشریف نمی‌برید؟ حضرت امام(ره) فرمودند: مردم گفته‌اند عبدالکریم. به جدم اگر می‌گفتند روح‌الله، من پیشقدم می‌شدم.»

در سال 1331 شمسی شیخ محمد حسین زاهد، استاد اول آیت‌الله حق‌شناس و متولی مسجد معروف امین‌الدوله بازار پیش از فوت وصیت کرد، درس او را آیت‌الله مجتهدی تهرانی ادامه دهد و مسجد را آیت‌الله حق‌شناس که در علم و عمل از او جلوتر است اداره کند. آیت‌الله بروجردی هم بنا به درخواست اهل مسجد و محل، به آیت‌الله حق‌شناس دستور داد تا برای حل مشکلات دینی و رسیدگی به امور شرعی مسجد، به تهران بروند.

روایت زندگی در پایتخت

«بازگشت به تهران برای من بسیار گران بود. قم برای من، محل پیشرفت و ترقی علمی و عملی بود و به هیچ وجه میل آمدن به تهران را نداشتم.»

سرانجام آیت‌الله حق‌شناس به خلاف میل باطنی و با تأکید و دستور آیت‌الله بروجردی به تهران آمد و تا پایان عمر در این شهر به تهذیب نفس جوانان و اهل علم و طلاب و کسبه مشغول بود. ایشان مدتی نیز ریاست مدرسه فیلسوف‌الدوله و سپهسالار قدیم (شهید بهشتی فعلی) را بر عهده داشت و در آنجا به تدریس مکاسب و کفایه در فقه و اصول، و منظومه سبزواری در حکمت پرداخت.

«با آغاز جنگ تحمیلی، این شبهه برای من ایجاد شد که مبادا در جبهه به من نیاز باشد. به خدمت امام راحل مشرف شدم. آیت‌الله شهید صدوقی هم در مجلس حضور داشتند. من دو وجبی زعیم عالی‌قدر بودم که گفتم: بنده مدرس حوزه و امام جماعت مسجد امین‌الدوله هستم. اگر چنانچه وظیفه طور دیگر است و دستور می‌فرمایید به جبهه بروم. امام(ره) فرمودند: مگر تو می‌توانی تفنگ بلند کنی؟ گفتم: بنده یک‌بار تفنگ بلند کردم و گلنگدن را کشیدم و ماشه را چکاندم. به جای این که من تفنگ را نگه دارم، تفنگ من را مسافتی عقب برد. امام تبسمی کردند و اظهار داشتند: جبهه تو همان مدرسه است و مسجد امین‌الدوله.»

و ... روایت روزهای پایان عمر

آیت‌الله حق‌شناس در سن 88 سالگی پس از یک دوره بیماری در بیمارستان پاریسیان تهران دار فانی را وداع گفت. پیکر این عالم بزرگوار، در دوم مرداد ماه سال 1386 از مسجد ارگ تهران واقع در خیابان پانزده خرداد به سوی حرم حضرت عبدالعظیم حسنی(ع) تشییع و در همان مکان مقدس به خاک سپرده شد.

مقام معظم رهبری پس از رحلت این عالم ربانی درباره وی گفتند: «این روحانی پرهیزکار و پاک‌نهاد به دلیل تربیت جوان‌های مؤمن و معرفت‌جو در ده‌ها سال، حق بزرگی بر گردن همه مشتاقان معارف اسلامی دارد و امید است برکات ناشی از نفس پاک و مؤثر ایشان همواره مستدام شود.»